

سیاست خارجی امریکا در جنوب آسیا: نخست هندوستان

دکتر نوذر شفیع*

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۴

تاریخ تأیید نهایی: ۸۸/۸/۱۵

چکیده

این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش است: جای‌گاه هندوستان در سیاست خارجی ایالات متحده کجاست؟ فرضیه این مقاله آن است که هندوستان در سیاست خارجی امریکا در جنوب آسیا، مقام نخست را دارد. یافته‌های این مقاله نشان داد که ظهور هند به‌منزله یک قدرت بزرگ، خیزش چین به‌منزله رقیب ایالات متحده و هندوستان، گسترش تروریسم به‌عنوان تهدید مشترک هند و امریکا، و ناتوانی ایالات متحده در برخورد با چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی باعث شد تا ایالات متحده هندوستان را در جنوب آسیا در اولویت سیاست خارجی خود قرار دهد. این چیزی است که اصطلاحاً سیاست «نخست هندوستان» نامیده می‌شود.

کلیدواژگان: جنوب آسیا، تروریسم، خیزش چین، نخست هندوستان، خیزش هندوستان.

* عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان (rahyaft.siasi@yahoo.com).

مقدمه

هنگامی که در هجدهم جولای ۲۰۰۵ توافق‌نامه هم‌کاری هسته‌ای میان امریکا و هندوستان امضا شد، جای تردیدی باقی نماند که در جنوب آسیا، هند به اولویت اصلی سیاست خارجی امریکا تبدیل شده است. این ادعا به آن دلیل به واقعیت نزدیک است که وقتی ژنرال مشرف از جورج بوش درخواست نمود توافق‌نامه هسته‌ای مشابهی با پاکستان منعقد شود، رئیس‌جمهور امریکا اعلام کرد: «روابط هند و امریکا متفاوت از روابط پاکستان و امریکا است»، و بدین طریق از پذیرش درخواست پاکستان سر باز زد. این حادثه نشان داد که جای‌گاه پاکستان در قیاس با هند در سیاست خارجی امریکا پایین آمده است. به عبارت دیگر، جای‌گاه از «متحد متحدین» که مشخصه آن در استراتژی سیاسی-امنیتی امریکا در دوره جنگ سرد بود، به «متحد تحریم‌شده» و سپس «متحد دردرساز» در دوره پس از جنگ سرد تقلیل یافت.

اما وضعیت هندوستان متفاوت است. هندوستان از یک «غیرمتعهد طرف‌دار بلوک شرق» در دوره جنگ سرد به یک «شریک استراتژیک» در دوره پس از جنگ سرد تبدیل شد. این تحول در ادبیات مربوط به سیاست خارجی امریکا در جنوب آسیا، اصطلاحاً سیاست «نخست هندوستان» خوانده می‌شود.

پرسش اصلی این مقاله چنین است: چه عواملی باعث شده است تا جای‌گاه هندوستان در سیاست خارجی امریکا ارتقا یابد؟ به نظر می‌رسد تنوع تهدیدات پس از جنگ سرد، ظهور مخالفان جدیدی چون چین، گسترش تهدیداتی نظیر تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، ظهور هندوستان به‌منزله یک قدرت منطقه‌ای مهم، ناتوانی ایالات متحده در برخورد با چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی که باعث شناخت ایالات متحده از محدودیت‌های قدرت هژمونی خود شد، ایالات متحده را به فکر نزدیکی با هند و بهره‌گیری از نقش هندوستان برای حل مسائل و مشکلات منطقه‌ای و بین‌المللی انداخت.

بخش اول: چارچوب نظری

قدرت در نظام بین‌الملل مهم‌ترین عامل تمایز دولت‌ها است. بر این مبنا، نظام بین‌الملل از سلسله‌مراتب قدرت تشکیل شده است. قدرت و سازوکار توزیع آن موجب تحول موقعیت بازی‌گران می‌شود، و نتیجه آن تحول در نظام بین‌الملل است. به عبارت دیگر،

کیفیت توزیع قدرت، نوع ساختار نظام بین‌الملل را مشخص می‌کند. در نظام بین‌الملل، چگونگی توزیع توان‌مندی‌ها در میان واحدها، عامل تمایز دولت‌ها است. همین توزیع قدرت است که جای‌گاه هر یک از واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل را مشخص می‌کند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۱، ۵۰-۷۰).

بعد از پایان جنگ سرد، ایالات متحده با توجه به این واقعیت که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده است و لذا از نظام دوقطبی گذشته فقط یک قطب باقی مانده است، به توضیح جای‌گاه خود به‌منزله تنها ابرقدرت پرداخت. کشور ابرقدرت به کشوری با مشخصات زیر گفته می‌شود:

۱. در سطح اقتصادی به میزان کافی ثروت‌مند باشد.
۲. دارای پول واحد در مبادلات بین‌الملل باشد.
۳. از توانایی اتمی برخوردار بوده و توانایی جنگ در فاصله دور را داشته باشد.
۴. از توانایی لازم برای اقدام در خارج از مرزها برای حمایت از منابع انرژی، مواد اولیه و متحدان اصلی را داشته باشد.
۵. توان تأثیر و نفوذ فرهنگی در سطح جهان را داشته باشد.
۶. قادر به تدوین و اجرای سیاست خارجی خود باشد.
۷. در دو زمینه ارتباطی و انرژی پیشرفته باشد (الغری، ۲۰۰۰، ۳۳۷).

به عبارت دیگر، یک ابرقدرت، کشوری است که با موقعیت تعیین‌کننده در نظام بین‌الملل قادر به اثرگذاری بر وقایع منطقه‌ای و بین‌المللی بوده، و توانایی نشان دادن قدرت خود را در مقیاس جهانی داشته باشد. در ادبیات روابط بین‌الملل، چنین قدرتی را قدرت هژمون می‌نامند. یعنی قدرتی که توانایی مدیریت امور جهان را داشته باشد (Calleo, 1987, 14)، و سیستمی که بر پایه این قدرت هژمون شکل می‌گیرد، نظام هژمونیک نامیده می‌شود؛ یعنی نظامی که در آن رقابت بین قدرت‌های بزرگ آن قدر نامتوازن است که یک قدرت بتواند قوانین و خواست‌هایش را در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی اعمال کند. (Beilmayer, 1994, 14)

پرسشی که در این‌جا مطرح می‌شود، آن است که آیا ایالات متحده یک قدرت هژمون (تنها ابرقدرت) و سیستم بین‌الملل موجود یک نظام هژمونیک است. به باور هلر (4, 2005) ایالات متحده در به‌کارگیری قدرت خود با مخالفت‌هایی از جانب سایر بازی‌گران مواجه است؛ خواه این مخالفت‌ها ناشی از تضاد منافع باشد و یا ناشی از

عدم رضایت‌مندی آن‌ها. اما مسلم است که این تضادها و مخالفت‌ها بر محدود شدن قدرت ایالات متحده تأثیر می‌گذارد و آن را تهدید می‌کند.

علاوه بر این، هلر معتقد است که پس از جنگ سرد تهدیدات امنیتی جدیدی به وجود آمده است که به‌کارگیری صرف نیروی نظامی برای پاسخ به آن راه‌شگانه نیست. به عبارت روشن‌تر، تنوع تهدیدات و بازی‌گران موثر در عرصه تهدیدزایی، ضرورت هم‌کاری سایر دولت‌ها و بازی‌گران بین‌الملل (سازمان ملل، اتحادیه اروپا و غیره) را که حاکی از تکثرگرایی در نظام بین‌الملل است، برای مقابله با آن نمایان می‌سازد. (Heller, 2005, 14)

نویسندگان لیبرال نیز که بر جنبه‌های نرم قدرت تأکید دارند، معتقدند که حتی جهان تک‌قطبی پس از جنگ سرد که آمریکا با قدرت خود، نظام بین‌الملل را به‌طور یک‌جانبه‌گرایانه شکل داده، با نیروهای جهانی شدن و وابستگی متقابل محدود شده است، و ایالات متحده به رغم برتری در زمینه اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک، بدون هم‌کاری با قدرت‌های عمده نمی‌تواند مسائل امنیتی جهان را حل کند. (Guh, 2005, 4-5)

فلدم (2003, 6-9) با برشمردن چند محدودیت مهم در مسیر هژمونی ایالات متحده، به ویژه محدودیت‌های ناشی از افکار عمومی داخلی و خارجی، معتقد است برای ایالات متحده مشکل است به هر شیوه‌ای که بخواهد با مسائل مورد نظر خود برخورد کند. ایالات متحده در این مسیر به هم‌کاری سایر دولت‌ها به ویژه دولت‌های قدرت‌مند نیاز دارد.

در مجموع، گفته می‌شود که در جهان امروز، هم‌چنان‌که دیکتاتوری در داخل کشورها مطرود، پرهزینه و خطرناک است، به همان میزان در نظام بین‌الملل نیز تمایل به هژمونی یا نظام تک‌قطبی کاهش یافته است. به عبارت دیگر، تکامل بشر و جامعه بشری (جامعه مدنی جهانی و افکار عمومی) و تناقض دموکراسی و هژمونی (نمی‌توان در داخل برای جوامع دموکراسی را تجویز کرد اما در سطح نظام بین‌الملل غیردموکراتیک عمل کرد) مهم‌ترین عوامل محدودکننده در مسیر هژمونی آمریکا هستند. (کرمی، ۱۳۸۳، ۱۰۷)

ایالات متحده بدون تردید یک بازی‌گر برتر در بسیاری از زمینه‌ها است؛ در نتیجه، هرگاه احساس کند که منافع حیاتی‌اش به خطر افتاده، می‌تواند به تنهایی اقدام کند. با وجود این، قدرت آمریکا به تنهایی برای تعقیب اهداف بلندپروازانه حل اختلاف میان دولت‌ها و مسائل سیاسی و اجتماعی داخلی دولت‌ها که منبع اصلی تهدیدات سیاسی-امنیتی هستند، ناکافی است. برای حل این مسائل، آمریکا نیازمند متقاعد ساختن دیگران در

مورد این تهدیدات و مشروعیت اقدام برای برخورد با آنها است. از این رو، تلاش برای حل مسائل بین‌المللی مستلزم عناصری از چندجانبه‌گرایی است. (کرمی، ۱۳۸۳، ۱۰۳)

ساموئل هانتینگتون (۱۳۷۸) با به‌کاربردن اصطلاح «تک-چند قطبی» در توضیح ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، به جمع‌بندی تحلیل و تفسیرهایی پرداخت که خمیرمایه آن را توضیحات فوق‌تشکیل می‌داد. از دید هانتینگتون، در مجموع نظام بین‌الملل کنونی نظامی پیچیده است؛ نظامی است تک-چند قطبی که در آن یک ابرقدرت و چند قدرت عمده وجود دارد. در چنین نظامی برای حل و فصل مسائل کلیدی بین‌الملل نه فقط اقدام تنها ابرقدرت بلکه نوعی ائتلاف با سایر قدرت‌های عمده در سطح دوم نظام ضروری است. (۸۳، ۱۳۸۷)

بحران‌هایی که در هر یک از مناطق جهان اتفاق می‌افتد، اغلب پای یک قدرت منطقه‌ای (قدرت سطح دوم نظام) را به میان می‌کشد. منافع این قدرت منطقه‌ای و ایالات متحده یا با هم‌دیگر یک‌سو است و یا متعارض است. در هر دو حالت، ایالات متحده به دلیل تأثیرگذاری طبیعی قدرت منطقه‌ای بر مسائل منطقه‌ای، ناچار است مشارکت قدرت منطقه‌ای را جلب کند. برای مثال، امریکا برای حل بحران کره شمالی نیازمند همکاری چین است، و یا برای بحران عراق یا افغانستان نیازمند همکاری ایران است. آیا هند نیز می‌تواند یک قدرت منطقه‌ای عمده باشد که واشنگتن برای حل مسائل جهانی و منطقه‌ای به ویژه در آسیا به هم‌کاری آن نیاز داشته باشد؟

بخش دوم: هند به‌عنوان قدرت منطقه‌ای

یک قدرت منطقه‌ای (قدرت سطح دوم نظام) باید واجد خصوصیتی به شرح زیر باشد:

۱. تصویری از خود به‌منزله یک قدرت منطقه‌ای در ذهن داشته باشد.
۲. منطقه جغرافیایی را که خود در درون آن قرار گرفته، تحت تأثیر قرار دهد و از نظر اقتصادی و نظامی بر منطقه مورد نظر مسلط باشد.
۳. قادر به کاربرد سلطه و نفوذ خود در منطقه باشد، و رهبری منطقه‌ای آن از سوی هم‌سایگانش مورد پذیرش واقع شود.
۴. دارای قابلیت‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک در سطح بالایی باشد.
۵. وضعیت آن به‌منزله یک قدرت منطقه‌ای از طرف سایر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی درک شود و با دیگر قدرت‌های جهانی روابط قوی داشته باشد (Wikipedie, 2007,1).

آیا این شرایط در مورد هندوستان صادق است؟

هندوستان از لحاظ موقعیت جغرافیایی در جنوب شبه قاره هند واقع شده، از لحاظ وسعت در مقام هفتم جهانی قرار دارد، و دومین کشور پرجمعیت جهان بعد از چین است. رشد اقتصادی این کشور طی سال‌های ۱۹۹۰ به بعد با سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و سیاسی افزایش چشم‌گیری داشته است. هند از نظر سرعت رشد اقتصادی (۶٪) دومین اقتصاد جهان است، و از نظر برابری نرخ ارز (روپیه در مقابل دلار آمریکا) در مقام دوازدهم اقتصاد جهان قرار دارد. پیش‌بینی می‌شود که هند تا سال ۲۰۲۵ به چهارمین قدرت اقتصادی بعد از آمریکا، چین و ژاپن تبدیل شود.

توسعه قدرت نظامی یکی دیگر از منابع قدرت هند است. هند سومین ارتش جهانی، چهارمین نیروی هوایی جهان و پنجمین نیروی دریایی جهان را دارد. علاوه بر این، هند دومین کشور بعد از آمریکا است که می‌تواند تصویرهای ماهواره‌ای با قابلیت تفکیک‌پذیری یک متری را نشان دهد. هند در بودجه دفاعی در نرخ بازار ارز رتبه یازدهم جهان را دارد. به علاوه، این کشور یکی از شش قدرت هسته‌ای جهان به شمار می‌آید که با توافق‌نامه اخیر هسته‌ای هند و آمریکا به صورت دوفاکتو به عضویت باشگاه هسته‌ای جهان درآمده است.

از دید سازمان سیا، قدرت ملی کشورها بر اساس ترکیب GDP (هزینه دفاعی، جمعیت و رشد تکنولوژی) محاسبه می‌شود. از این منظر، هند بعد از آمریکا، اتحادیه اروپا و چین، چهارمین قدرت دنیا تا سال ۲۰۲۵ است که می‌تواند تجمیع مؤلفه‌های قدرت بردارد. آرزوهای هند برای رسیدن به یک قدرت منطقه‌ای، مستلزم یک قدرت دریایی درخور اعتماد در اقیانوس هند است که یکی از حوزه‌های نفوذ هند است. اقیانوس هند سومین اقیانوس بزرگ دنیاست. با توجه به این که هشتاد درصد تجارت برون‌منطقه‌ای هند از طریق اقیانوس هند صورت می‌گیرد و دارای تعدادی نقاط استراتژیک مسیرهای انتقال انرژی است، اهمیت آن برای هند مضاعف می‌شود. استراتژی دریایی هند ایجاد یک قدرت سه‌بعدی اقیانوس‌پیما با قابلیت انجام عملیات نظامی در تمام منطقه اقیانوس هند است. (Niklakt, 2006, 4-10)

علاوه بر این، هند با آزمایش‌های هسته‌ای در سال ۱۹۹۸ به جای‌گاه کشوری دارای سلاح‌های هسته‌ای ارتقا یافت. دوره پس از سال ۱۹۹۸، مهم‌ترین دوران سرمایه‌گذاری در صنعت نظامی هند شناخته می‌شود. امضای موافقت‌نامه هسته‌ای غیرنظامی هند و

امریکا که هند را به باشگاه هسته‌ای جهان پیوند می‌زند، دال بر پذیرش قدرت منطقه‌ای هند از طرف امریکا به منزله مهم‌ترین قطب قدرت جهانی است که تا دیروز روابط چندان دوستانه‌ای با هم نداشتند. در بیانیه کمیته روابط خارجی سنای امریکا، رایس، وزیر امور خارجه، هند را به منزله یک قدرت جهانی و منطقه‌ای در حال ظهور معرفی کرد که می‌تواند حامی باثباتی باشد برای ایالات متحده در آسیایی که به سرعت در حال تغییر است. (Schaffer & Mitra, 2005, 6)

دکترین امنیت ملی هند نیز بر گذر از یک دولت حداقل خواه به یک دولت حداکثر خواه به لحاظ کسب قابلیت‌های نظامی و سیاسی استوار است که خواهان مداخلات سازنده در بُعد منطقه‌ای و جهانی است. بر مبنای دکترین امنیت ملی هند، قابلیت نظامی این کشور باید اجازه نبرد در یک و نیم جنگ که منجر به ارتقاء موقعیت هند شود را بدهد. سه عامل در این زمینه نقش اصلی را بازی می‌کند.

۱. ماهیت مشارکت هند در اقتصاد جهانی؛

۲. جو حاکم بر تکامل امنیت بین‌المللی؛

۳. تداوم ثبات سیاسی هند.

بنابر این، مشارکت سازنده هند در اقتصاد جهانی، همراه با به‌کارگیری قدرت استراتژیک در جهت تقویت مجموعه رژیم‌های امنیت بین‌المللی، می‌تواند هند را سریع‌تر از آنچه که انزواگرایان نظامی‌گرا در سیاست خارجی این کشور دنبال می‌نمایند، به یک قدرت بزرگ در نظام بین‌الملل تبدیل کند. (Mohite, 1993, 1-4)

هند به لحاظ سیاسی خواهان مشارکت در مدیریت تصمیمات جهانی است. هند خواهان جای‌گاهی بزرگ در امور جهانی، منطقه‌ای و نهادهایی است که هم‌اکنون در حال تشکیل شدن هستند؛ سازمان‌هایی که قدرت در آن‌ها به‌طور مساوی بین تعدادی از قدرت‌های بزرگ که در برگیرنده هند باشد، توزیع شود. هدف بزرگ هند، در جهت نقش‌آفرینی در حکمرانی جهانی، عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل است که عنصر مهمی در دیپلماسی جهانی این کشور قلم‌داد می‌شود. مشارکت هند در سازمان‌هایی که آن را به جلوگیری از انتقال مواد هسته‌ای متعهد کرده‌اند، در پی موافقت‌نامه اخیر هسته‌ای هند و امریکا صورت گرفت. این نمایان‌گر وارد شدن هند به عرصه مشارکت در حکمرانی جهانی است. (Schaffer & Mitra, 2005, 4)

در مجموع، سیستم سیاسی دموکراسی، طبقه متوسط عظیم، قدرت نظامی و موفقیت‌های فزاینده اقتصادی، از جمله پتانسیل‌های قدرت هند محسوب می‌شوند که تصویری از این کشور به منزله یک قدرت منطقه‌ای در نگاه رهبران هند تجسم می‌کند، و قدرت‌های فرا منطقه‌ای نیز آن را پذیرفته‌اند؛ یعنی دقیقاً آن چیزی که به لحاظ نظری، یک قدرت منطقه‌ای باید داشته باشد.

جنوب آسیا به منزله یک سازه ژئوپولیتیکی که هند هسته آن است، با یک مجموعه پیچیده امنیتی شامل جنگ‌های چریکی در کشمیر، رقابت تاریخی، سرزمینی، موشکی و هسته‌ای هند با پاکستان، رقابت شدید سیاسی، نظامی و اقتصادی هند و چین و گسترش تروریسم و بنیادگرایی افراطی مواجه است. حل این مسائل به‌طور یک‌جانبه توسط قدرت‌های منطقه‌ای (هند) یا فرامنطقه‌ای (امریکا) در کوتاه‌مدت یا بلندمدت به سادگی امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر، قدرت‌های منطقه‌ای به دلیل عدم تغییر در نظام بین‌الملل به‌طور مطلق، کامل نبودن ابعاد قدرت و گستره دسترسی به قدرت در سطح منطقه‌ای به‌طور محدود، از حل مسائل و چالش‌های منطقه‌ای و جهانی قاصراند. از طرف دیگر، ابرقدرت یا هژمون اگر چه از همه ابعاد قدرت به‌طور نسبی برخوردار است، اما به دلیل مشکلات ناشی از تقبل وظایف و مسؤولیت‌های بیش‌تر و عدم تطابق میان حمایت داخلی و تعهدات خارجی در درازمدت آسیب خواهد دید، و این در بلندمدت ناپایداری نظام تک‌قطبی را به دنبال خواهد داشت. بنابر این، تداوم نظام تک‌قطبی مبتنی بر متمرکز بودن حضور نظامی و اقتصادی آن در جهت تخفیف مشکلات امنیتی منطق، ه آن را با چالش‌هایی روبه‌رو خواهد ساخت. از این رو، افزایش منافع هژمون چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی، از طریق مشارکت با قدرت‌های سطح دوم نظام معاصر در جهت حل مسایل جهانی امکان‌پذیر است. (ایکنبری، ۱۰۵، ۱۳۸۲)

از این رو، به نظر می‌رسد امریکا در رابطه با هند بازنگری عمده‌ای صورت داده است، و روابط با هند را تنها در چارچوب محدود روابط این کشور با پاکستان و تولید سلاح‌های هسته‌ای نمی‌بیند، بلکه این کشور را قدرتی عمده و شریک خوبی برای حل بسیاری از مشکلات منطقه‌ای و جهانی می‌داند.

به‌عبارت دیگر، هند یکی از قدرت‌های عمده در سطح دوم نظام معاصر تلقی می‌شود، و امریکا در حل مسائل جهانی ناگزیر به جلب هم‌کاری و مشارکت آن است.

بخش سوم: فرصت‌ها و چالش‌های مشترک

امروزه هند و ایالات متحده با چالش‌ها و فرصت‌های مختلفی در سطح منطقه و جهان مواجه‌اند. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها و فرصت‌ها که در شرایط جدید روابط دو کشور را بیش از پیش به هم نزدیک کرده تروریسم است.

ظهور تروریسم

در فضای پس از ۱۱ سپتامبر، آمریکا تروریسم را مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی خود قلم‌داد کرده و آن را از سه زاویه سلاح‌های کشتار جمعی، تروریسم بین‌المللی و بنیادگرایی دینی می‌بیند. همه این تهدیدات در محیط امنیتی هند قابل رویت هستند. این مسأله باعث شد تا اولویت‌های امنیت ملی دو کشور بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شود. به علاوه، این حادثه باعث شد تا اتحاد با دموکراسی‌های کارآمد و هم‌کاری با سایر مراکز اصلی قدرت جهانی به‌منزله بخشی از راهبرد امنیت ملی آمریکا، در مبارزه با تروریسم تلقی شده و در این مسیر هند به‌منزله بزرگ‌ترین دموکراسی جهان و یکی از مراکز جدید قدرت مورد توجه ویژه قرار گیرد (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۴، ۳). به‌طوری که در گزارش استراتژی امنیت ملی آمریکا که در سپتامبر ۲۰۰۲ ارائه شد، اهمیت هند مشخص شده است. ایالات متحده عهده‌دار یک تحول کامل در روابط دوجانبه‌اش با هند شده و بر مبنای اعتقاد راسخ به این که مصالح آمریکا یک رابطه محکم با هند را ایجاد می‌کند، نگرشی جدید به هند به‌منزله یک قدرت جهانی رو به رشد و دارای منافع مشترک با آمریکا در پیش گرفته است. (فرزین‌نیا، ۱۳۸۲، ۶۹۶)

از سوی دیگر، در این فضا هند به‌منزله دومین کشور دارای بیش‌ترین جمعیت مسلمان پس از اندونزی، افراط‌گرایی دینی و شیوع تروریسم را در میان جمعیت مسلمان خود، تهدیدی جدی علیه امنیت ملی‌اش ارزیابی کرد، و در این راه از طریق همراهی با گفتمان مبارزه با تروریسم و متهم کردن پاکستان به حمایت از شورشیان کشمیری، توانست موضع خود را در مقابل این نیروی چالش‌گر امنیت ملی تقویت نماید. مبارزه علیه تروریسم در آسیا، خصوصاً در جنوب آسیا، موجب هم‌پوشی استراتژیک بین هند و آمریکا گردید. زیرا هر دو کشور فعالیت‌های گروه‌های اسلامی مبارز در افغانستان و سرزمین‌های تحت کنترل پاکستان را به‌منزله تهدید امنیت ملی خود قلم‌داد کرده و دو کشور را متفقاً به جبهه مشترکی علیه پاکستان سوق داد تا حمایت

خود را از این گروه‌ها قطع کند. از این‌رو، دو کشور در مورد خطر بنیادگرایی در جنوب آسیا و مناطق پیرامونی اشتراک نظر دارند (صدوقی، ۱۳۸۲، ۵۵-۵۴). واقعیت آن است که از میان سه پایه مبارزه با تروریسم، یعنی گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، ظهور شبکه‌های تروریستی و کشورهای به قول امریکا سرکش، هند تنها در مبارزه با تروریسم احساس قربت با امریکا می‌کند، و مقوله‌های دیگر را با منافع ملی خود مرتبط نمی‌داند.

ظهور تروریسم به‌منزله تهدید اصلی امنیت ایالات متحده، شرایطی را به وجود آورده است که منافع اصلی امنیت ملی دو کشور در آن با هم تلاقی دارند. تروریسم فصل مشترک تهدیدات امنیتی دو کشور در فضای پس از ۱۱ سپتامبر تلقی شده که دو دموکراسی را به ایجاد فرصت‌های ارزش‌مندی برای هم‌کاری در زمینه مبارزه با تروریسم ترغیب کرد. هندوستان مانند ایالات متحده معتقد است که مبارزه با تروریسم باید به پیروزی ختم گردد. از این نظر، این کشور سهم عمده‌ای در موفقیت تلاش‌ها در جهت مبارزه با تروریسم دارد. (Lal, 2004, 8-9)

گسترش تروریسم در آسیا که به باور رهبران امریکا، جنوب آسیا مرکز آن به شمار می‌رفت، دو دموکراسی جدا از هم در شرق و غرب جهان را به یک‌دیگر متعهد کرد. این پیوند زمانی آشکار می‌شود که مبارزه با تروریسم را به‌منزله جنگی بین دموکراسی‌های چندفرهنگی و فرقه‌گرایی تک‌فرهنگی جلوه دهیم. در محیط استراتژیک پس از ۱۱ سپتامبر آنچه منجر به تولد هند در سیاست خارجی واشنگتن شد، نمایش قدرت طالبان بود که کم رنگ شدن مرز بین تروریست‌ها و مبارزان آزادی‌خواه را آشکار ساخت. چه حتی هند قبل از ایالات متحده خطرات آن را درک کرده است و طی دهه ۱۹۹۰ خطر طالبان را به این که آن‌ها اصلاح‌گران اجتماعی نیستند گوش‌زد کرده است. عظمت حملات القاعده، محیط را به نفع کشورهایی که در حال مبارزه با گروه‌های مبارز غیردولتی بودند تغییر داد؛ به ویژه در جایی که دولت مورد حمله، کشوری با قابلیت دموکراسی بود. طبیعی است در چنین محیطی، هند برنده سیاست خارجی واشنگتن خواهد بود. (صدوقی، ۱۳۸۳، ۵۴)

هم‌کاری‌های امنیتی دو کشور در زمینه مبارزه با تروریسم، از چالش‌های متقابلی که دو کشور از ناحیه تهدیدات تروریستی با آن روبه‌رو هستند، ناشی می‌شود. حملات ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده و متعاقب آن حمله به پارلمان هند در دسامبر ۲۰۰۱، اشتراک

منافع دو کشور را در به حداقل رساندن تهدیدات امنیتی از جانب گروه‌های تروریستی سازمان‌یافته نمایان ساخت. این تهدیدات یک نوع هم‌گرایی منافع را بین دو کشور در آسیا به ویژه در منطقه جنوب آسیا رقم زد (Shoup, 2005, 3). در نوامبر ۲۰۰۱ پرزدنت بوش و نخست وزیر هند، واجپایی، موافقت کردند که تروریسم نه تنها تهدیدی علیه امنیت ایالات متحده و هند است، بلکه تهدیدی علیه تلاش‌هایشان در جهت ایجاد آزادی، دموکراسی، امنیت بین‌المللی و ثبات در اطراف جهان نیز است (Kronstadt, 2004, 33). اگر چه آمریکا در پرداختن به ابعاد جهانی تروریسم منافع حیاتی دارد، اما کانون توجه ایالات متحده جنوب آسیا، منافع استراتژیک و امنیتی آن کشور را با درک این واقعیت که محور پاکستان-افغانستان مهم‌ترین کانون تروریسم بین‌المللی است، هویدا ساخت. از این رو، تهدیدات فرصتی فراهم کرد برای ایالات متحده و هند در جهت هماهنگی سیاست‌های خود در مبارزه با تروریسم. (Arora, Mohan, 2003, 27)

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، موضع هند را مبنی بر این که تروریسم به جای گسترش سلاح‌های هسته‌ای و مسئله کشمیر مهم‌ترین مسئله استراتژیک جنوب آسیا است، ثابت کرد؛ استدلالی که از سوی واشنگتن نیز مورد قبول واقع شد. از این رو، در تفکر رهبران آمریکا، جنوب آسیا نقطه کانونی تروریسم در نظر گرفته شد. اگر چه هند از تغییر ناگهانی پاکستان از یک دولت شکست خورده به یک دولت خط مقدم در مبارزه با تروریسم اظهار نگرانی کرد، اما آمریکا با اهرم فشار دیپلماتیک بر آن کشور برای عدم حمایت از گروه‌های رادیکال افراطی، هند را به منزله متحد طبیعی در جنگ با تروریسم با خود همراه ساخت. (Cohen, 2003, 4)

به گفته مقامات وزارت امور خارجه آمریکا، تداوم تعهد با هند می‌تواند به نقش سازنده این کشور در حل مسئله شورشیان تروریستی در منطقه جنوب آسیا منجر شود. آمریکا با مجهز کردن هند به سیستم‌های امنیت مرزی، آموزش و اطلاعات در جلوگیری از وقوع حملات تروریستی در آینده، آن کشور را به متحد نزدیک خود در جنگ جهانی علیه تروریسم تبدیل کرد. به علاوه، دو کشور توانایی‌های نظامی خود را در جنگ علیه تروریسم گسترش دادند. (Kronstadt & Vaughn, 2004, 33)

در می ۲۰۰۲ طرح سایبرامنیتی بین دو کشور در جهت حفاظت زیرساخت‌های امنیتی در حملات سایبرتروریستی مطرح شد. هدف آمریکا از مشارکت هند در جعبه I ابتکار امنیتی، استفاده از مهارت‌های هند در تولید تکنولوژی اطلاعاتی در جهت مقابله

با نسل جدیدی از تهدیدات از ناحیه سایبرتروریسم است (Burns, 2007, 5). توافق‌نامه دفاعی ۲۸ ژوئن ۲۰۰۵ نیز دو کشور را به تقویت قابلیت‌های دفاعی در جهت کمک به امنیت دو کشور و شکست تروریسم در ابعاد جهانی دعوت می‌کند. در ششمین نشست گروه سیاست دفاعی دوجانبه در ۳ ژوئن ۲۰۰۴، مبارزه با تروریسم به‌منزله یکی از حوزه‌های رو به گسترش تلاقی منافع و ارزش‌های دو کشور شناخته شد (Kronstadt, 2006, 18).

منافع مشترک دو کشور در مبارزه با تروریسم، زمینه هم‌کاری‌های نویدبخشی را به‌طور تاکتیکی بین دو کشور به وجود آورده است که در برگیرنده تبادل اطلاعاتی، تقویت و توسعه برنامه‌های آموزشی ضدتروریستی، تبادل نظر پیرامون هم‌کاری‌های سایبر امنیتی با تمرکز بر سایبرتروریسم و امنیت اطلاعاتی، بهبود نظام‌مند مراقبت مرزی شامل فروش تجهیزات و فناوری‌های پیشرفته، اقدام علیه قاچاق مواد مخدر و دارایی‌های مالی تروریست‌ها و تصویب و اجرای معاهده کمک‌های دوجانبه است. (Ollapally, 2005, 6)

خیزش تروریسم در آسیا، به ویژه جنوب آسیا، منطقه‌ای که القاعده از آن‌جا به امریکا حمله کرد، اهمیت این منطقه را در آینده ایالات متحده دوچندان کرد. بی شک هند به‌منزله یک قدرت بزرگ بر پایه ارزش‌های نرم دموکراسی و سکولاریسم، مورد غفلت ایالات متحده نخواهد بود. از نگاه امریکا، هند نیرویی باثبات در یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان، به شمار می‌آید، و منافع ناشی از هم‌کاری با هند در جهت مقابله با چالش‌های مشترک و ایجاد صلح پایدار در منطقه، بر منافع کوتاه‌مدت ترجیح دارد. بنابر این، چالش مشترک دو کشور در زمینه مبارزه با تروریسم، یکی از حوزه‌هایی است که هم ایالات متحده و هم هندوستان در آن دارای منافع امنیتی بیش‌تری هستند. این مسأله هند را در سیاست خارجی واشنگتن حائز اهمیت ساخته است. (Burns, 2007, 11)

توسعه اقتصادی هند

پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را می‌توان پایان یک تفکر اقتصادی دانست. آشکار است که در دوران پس از جنگ سرد، اقتصاد لیبرالی و مبتنی بر بازار آزاد بی‌رقیب است. در این چارچوب در دوران پس از جنگ سرد، اغلب کشورها سعی کرده‌اند به تطبیق اقتصادشان با اصول بازار آزاد بپردازند. هند از جمله این کشورهاست که در این راه با تکیه بر سیستم سیاسی پیشرفته و نیروی انسانی کارآمد، توانسته از

رشد جهشی برخوردار گردد. به گونه‌ای که پس از یک دهه، به یکی از اقتصادهای بزرگ و دارای رشد سریع جهان تبدیل شده است. طبعاً در مسیر لیبرال‌شدن تدریجی اقتصاد هند، فرصت برای ایجاد وابستگی متقابل میان هند و امریکا (به‌منزله ابرقدرت اقتصادی تکنولوژیک) فراهم آمد. (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۴، ۳)

هند از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، سیاست اقتصادی خود را با اتخاذ الگوی سیاست اصلاحات تدریجی که منجر به تغییرات بنیادی در حوزه‌های کلیدی اقتصاد شد، شروع کرد. خصوصی‌سازی، اصلاحات قوانین کارگری، توسعه زیربنای اقتصادی کشور و ایجاد مناطق ویژه اقتصادی، از جمله این تغییرات در حوزه اقتصاداند. محصول اصلاحات اقتصادی هند، ایجاد تغییرات ساختاری در اقتصاد، کاهش فقر، پیدایش طبقه متوسط جدید و رشد سریع تجارت خارجی است. از طرفی، این‌ها از جمله عواملی‌اند که موتور رشد اقتصادی هند را تا به امروز روشن نگه داشته‌اند. (Morrison, 2005, 22-28)

گذشته از عوامل فوق، سه عامل دیگر در رشد اقتصادی هند طی دهه‌های آینده موثر خواهد بود: ۱- افزایش جمعیت فعال هند که تا دو دهه آینده تداوم خواهد داشت؛ ۲- تثبیت نهادهای دموکراتیک در هند که در مقابل بی‌ثباتی کم‌تر آسیب‌پذیر خواهد بود؛ ۳- برخورداری هند از بازارهای سرمایه‌ای و شرکت‌هایی که در سطح جهانی در زمره بهترین شرکت‌ها محسوب می‌شوند، خصوصاً در بخش تکنولوژی پیشرفته (Nic, 2004, 53). بر طبق آمار موسسه Deutsche Bank Research، میانگین نرخ رشد واقعی اقتصاد هند طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۲۰، شش درصد پیش‌بینی شده است (Nilakant, 2006, 19). بر اساس آمار Goldman Sachs در سال ۲۰۰۳، هند تا سال ۲۰۵۰ سومین قدرت اقتصادی جهان پس از ایالات متحده و چین خواهد بود (Dillon, 2005, 4). رشد اقتصادی سریع هند باعث شد تا این کشور در سال ۲۰۰۶ تولید ناخالص داخلی خود را به ۳/۶ تریلیون دلار برساند و در رده دوازدهم اقتصاد دنیا قرار گیرد. ۵۱ درصد این حجم تولید ناخالص داخلی متعلق به خدمات و حمل و نقل، ۲۸ درصد متعلق به بخش صنعت و ۲۱ درصد متعلق به بخش کشاورزی است. (Nilkant, 2006, 8)

حجم تجارت میان هند و امریکا در وضعیت کنونی چندان بالا نیست، اما به سرعت در حال رشد است. فقط در سال ۲۰۰۴، صادرات امریکا به هند ۲۵ درصد رشد داشته است که عمدتاً در زمینه‌های نرم‌افزاری و کالاهای با تکنولوژی پیشرفته است. اغلب پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که این روند حتی با شتاب بیش‌تر به پیش خواهد رفت؛

زیرا فضای لازم برای گسترش آن وجود دارد. برای مثال، به دلیل گسترش شهرنشینی و سوادآموزی، در پرتو اصلاحات عمیق اقتصادی، هند دارای طبقه متوسط رو به گسترشی است که در وضعیت کنونی به اندازه کل جمعیت سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان است و به سرعت رشد می‌کند. این طبقه تا سال ۲۰۳۰ فقط به دویست میلیون خودرو نیاز خواهد داشت (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۴، ۳). علاوه بر این، رشد طبقه متوسط هند که اکنون حتی بزرگ‌تر از طبقه متوسط امریکاست، بازار بسیار بزرگی را برای سرمایه‌گذاران و صاحبان مشاغل امریکا فراهم کرده است. بر همین مبنای امریکا سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ای در اقتصاد هند انجام داده است؛ چه به صورت سرمایه‌گذاری مستقیم و چه به صورت خرید اوراق بهادار. هند دارای اقتصادی در حال رشد با عرضه مشاغل جدید و فرصت سرمایه‌گذاری است (Dillon, 2005, 4). این کشور چهارمین بازار اقتصادی دنیا است، و با شرایط قدرت برابر خرید، زیربنای اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد، دموکراسی پارلمانی باثبات و قوه قضاییه مستقل، منافع فزاینده‌ای در واردات دارد و، این امر تمایل هند به جذب سرمایه و فناوری امریکا را افزایش داده است (Schaffer, 2002, 32). امریکا و هند در جهت پیش‌برد منافع ملی خود در سطوح مختلف، نیازمند رشد اقتصادی و تضمین تداوم آن هستند و از طرفی اقتصادهای آنان مکمل یکدیگرند. بنابر این، الزامات اقتصادی، گسترش و تعمیق سریع روابط دو کشور را تسهیل می‌کند (Morrison & Kronstade, 2005, 31). نقطه امیدوارکننده در روابط آینده هند و امریکا در حوزه هم‌کاری‌های اقتصادی و تکنولوژی قرار دارد که شامل تکنولوژی اطلاعات، بیوتکنولوژی، فرآورده‌های دارویی و انرژی است. (Arora, Mohan & Chari, 2003, 19)

سرعت متعادل رشد اصلاحات اقتصادی (۶ درصد)، این کشور را به مقصد جذابی برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی از جمله شرکت‌های امریکایی تبدیل کرده است. به طوری که ۵۰۰ شرکت طراز اول امریکا در هند شعباتی دایر کرده‌اند. به خصوص تجربیات علمی و فنی سال‌های اخیر هند در بخش صنایع الکترونیک، سرمایه‌گذاری در هند را مقرون به صرفه کرده است (ملازهی، ۱۳۸۲، ۱۶۵). تداوم رشد اقتصادی هند به منزله سریع‌ترین رشد اقتصادی جهان، سرمایه‌گذاری‌های وسیعی را از جانب شرکت‌های امریکایی، خصوصاً در زمینه فناوری اطلاعات به خود جذب کرده است. طبق برآوردها، امریکا اکنون بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در هند است، و

شرکت‌های امریکایی هند را یکی از کشورها با قابلیت‌های نسبتاً بالا در میان کشورهای در حال توسعه ارزیابی می‌کنند که توان جذب سرمایه سودآور به نفع هر دو طرف را دارد (Arora, Mohan & Chari, 2003, 29). کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در هند طی سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۰۱، ۷۱ میلیارد دلار است که ۱۵ میلیارد دلار (۲۰ درصد) آن توسط امریکا تأمین شده است. بیش‌تر سرمایه‌گذاری‌های امریکا در بخش بانک‌داری، خدمات مالی، مخابرات و صنعت است. تعدادی از شرکت‌های معتبر و سودآور هندی در زمینه‌های فوق در لیست بورس اوراق بهادار امریکا قرار دارند. از ۵۳۸ موسسه سرمایه‌گذار در هند، ۲۲۰ موسسه متعلق به امریکا است که تقریباً ۷ میلیارد دلار در بازار سرمایه هند، سرمایه‌گذاری کرده‌اند. روندهای جاری نشان می‌دهند که روابط تجاری و سرمایه‌گذاری بین دو کشور، به دلیل ویژگی بارز مکمل بودن منافع تجاری دو کشور می‌تواند افزایش یابد. در این فرآیند هند می‌تواند از جامعه ثروت‌مند هندی تبار امریکایی استفاده کند؛ با توجه به این که هندی‌ها برترین و ثروت‌مندترین قوم مهاجر در امریکا هستند.

مسئله اساسی مورد توجه سیاست‌گذاران هند، افزایش فرایند رشد اقتصادی کشور در جهت کاهش فقر است. در این زمینه، هند سیاست‌هایی را در جهت توسعه بازار داخلی اتخاذ کرده است. این سیاست‌ها شامل برطرف کردن موانع تعرفه‌ای در داخل، تمرکز بر زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی، تشویق به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری داخلی، تشویق به بهره‌وری تولید در بخش کشاورزی، صنعت و خدمات و تقویت نهادهایی که مشارکت افراد در حکومت را تحقق بخشد. هند با انجام تغییرات بنیادی در سیاست‌هایی که خلاقیت فردی و جمعی را سرکوب می‌کند، در جهت بهبود شرایط زندگی میلیون‌ها هندی اقدام کرده است. هندی‌ها این سیاست‌ها را در جهت به کارگیری منابع و تطبیق آن با فرایند اصلاحات اقتصادی اجرا کرده است، و این تحرک تازه‌ای به اقتصاد هند بخشیده است. چرا که یک اقتصاد توسعه‌یافته و زنده، منافع را عاید سرمایه‌گذاران امریکایی می‌کند و آن‌ها را به افزایش مبادلات تجاری با هند در یک روابط چند بعدی ترغیب خواهد کرد. (Arord, Mohan & Chari, 2003, 29-30)

روابط تجاری دوجانبه در مورد کالاهای بازرگانی، یک جهش ۲۲۱ درصدی را نشان می‌دهد، و امریکا را به اولین شریک تجاری هند تبدیل می‌کند. هند کشوری است که به سرعت به سمت افزایش قدرت اقتصادی پیش می‌رود و ظرفیت آن را دارد که از

رده دوازدهم فعلی به رده بالاتر اقتصاد جهانی صعود کند، و امریکا این را درک می‌کند. به علاوه، اقتصاد هند به دلیل تداوم رشد اقتصادی خود، حرکت شتاب‌آلودی به سمت اقتصاد دانش‌محور دارد، و این موضع نیز زمینه هم‌کاری‌ها را گسترده می‌سازد. شاهد این مدعا، صادرات نرم‌افزاری هند با رشد ۵۰ درصد در هر سال است که ۳/۲ (دو سوم) صادرات هند به امریکا را تشکیل می‌دهد (Schaffer, 2005, 7). اشاره به این نکته ضروری است که در حال حاضر سی درصد از متخصصان سیلیکن‌ولی یعنی مرکز IT امریکا، هندی هستند و نیز هفت‌صد شرکت در این مجموعه، مالکیت هندی- امریکایی دارند. با این حال، افزایش مبادلات تجاری بین هند و امریکا و تمایل هند به جذب سرمایه و فناوری امریکا در پرتو اصلاحات عمیق اقتصادی این کشور از دهه نود به بعد، به منزله نکات مثبتی در توسعه مناسبات هند و امریکا مورد توجه قرار گرفته‌اند. (Blackwill, 2005, 3)

تلاش هندوستان برای آزادسازی اقتصادی، با ایجاد فرصت‌های بیش‌تر برای هم‌کاری اقتصادی و تجاری با امریکا، اقتصاد دو کشور را بیش از پیش به یک‌دیگر وابسته ساخته و باعث شد تا هند با اقتصاد مبتنی بر بازار در اولویت سیاست خارجی واشنگتن قرار گیرد.

خیزش هژمونی زرد آسیایی

ناپلئون در جمله‌ای معروف می‌گوید: «بگذارید چین بخوابد، چرا که اگر این کشور بیدار شود جهان را به لرزه در می‌آورد». حرکت سریع چین به سوی مدرنیزاسیون اقتصادی باعث شده تا رشد اقتصادی این کشور همواره در طول سالیان اخیر یکی از بالاترین ارقام رشد در سرتاسر جهان باشد. رشد اقتصادی چین از ۲۵ سال پیش، هر سال ۹ درصد افزایش داشته است که به منزله سریع‌ترین نرخ رشد اقتصادی در تاریخ ثبت شده است (Zakaria, 2005, 26). رشد اقتصادی چین باعث شده که این کشور با سرعت و با اتکا به نیروی انسانی ارزان خود، بازارهای جهانی را تصاحب کند و ایده‌های خفته که زمانی بیدار می‌شود را تحقق بخشد. کارل مارکس در قرن نوزدهم گفته بود، با کالاهای ارزان تولیدشده توسط بورژوازی، می‌توان همه مناطق جهان را تصاحب کرد و حتی می‌توان از دیوار چین عبور کرد. (پورحسن، ۱۳۸۵، ۷)

اگر گفته شود، امروزه چینی‌ها توپ‌خانه تولید کالاهای ارزان خود را بر روی دیوار

چین مستقر کرده و تمام مناطق جهان را در می‌نوردند، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. از این کالاها به‌عنوان توفان زرد یاد می‌شود که بسیاری از بازارها از جمله اروپا و آمریکا را در بر گرفته است. کسری تجاری آمریکا در برابر چین، اهمیت این موضوع را نشان می‌دهد. بیش‌ترین کسری تجاری آمریکا با کشور چین است. تنها در پنج ماه اول سال ۲۰۰۵، میانگین کسری تجاری آمریکا با چین در هر هفته ۳/۶ میلیارد دلار بوده است. (Morrison, 2005, 2)

مایکل پیلسبوری (Michael Pillsbury) مشاور پنتاگون در امور چین، در گزارش کمیسیون بررسی اقتصادی-امنیتی آمریکا خاطر نشان کرده است که تصمیم‌گیران ایالات متحده در دهه پیش رو از سبقت گرفتن صادرات تکنولوژی چین نسبت به ایالات متحده شگفت‌زده خواهند شد. حتی چین می‌تواند کالاهای صنعتی با قیمت مناسب بازار تولید کند که تولید آن برای ایالات متحده مقرون به صرفه نیست. (Pillsbury, 2005, 3-4)

در استراتژی توسعه ملی چین، رشد اقتصادی در تقویت قدرت ملی چین از جای‌گاه اساسی برخوردار است. رشد اقتصادی زمینه‌های مدرنیزه کردن ارتش چین را نیز فراهم خواهد ساخت. واقعیت آن است که چین، هزینه‌های نظامی خود را در جهت مدرنیزه کردن و جامعه عمل پوشاندن به استراتژی نظامی خود افزایش داده است. (Office of Secretary of Defense, 2006, 6-7)

نگرانی آمریکا در بخش نظامی، شفافیت یا عدم شفافیت بودجه نظامی چین است. چین در سال ۲۰۰۷ با افزایش ۱۷/۸ درصد در بودجه نظامی، رقم رسمی بودجه دفاعی خود را نزدیک به ۴۵ میلیارد دلار اعلام کرد؛ در حالی که آژانس دفاعی آمریکا (ISI) کل بودجه نظامی چین در سال ۲۰۰۷ را بین ۸۵ تا ۱۲۵ میلیارد دلار برآورد کرده است. طبق آمار بودجه چین و آمار صندوق بین‌المللی پول از GDP آن کشور، بین سال‌های ۱۹۹۶-۲۰۰۶ میانگین رشد سالانه بودجه دفاعی چین (۱۱/۸) از میانگین رشد سالانه GDP آن کشور (۹/۲) رشد بیشتری داشته است. (Ibid, 25)

گزارش وزارت دفاع آمریکا پنتاگون نیز هزینه دفاعی چین را برای سال ۲۰۰۵ دو یا سه برابر رقمی که توسط اسناد رسمی چین نقل شده، برآورد کرده است، و این رقمی معادل ۹۰ میلیارد دلار است. در این گزارش قید شده که بودجه نظامی چین، یک موازنه شکننده نظامی را در منطقه ایجاد کرده که مخاطره‌آمیز خواهد بود (Katel, 2005, 39).

چینی‌ها در نقشه آینده جهان از طریق توسعه سلاح‌های مدرن، شامل هواپیماهای جنگنده پیشرفته، زیردریایی‌های پیشرفته و افزایش موشک‌های بالستیک به تقویت قدرت نظامی خود ادامه خواهند داد. به طوری که در دو دهه آینده، بعد از امریکا دومین کشور هزینه‌کننده در زمینه دفاعی خواهند بود و در تمام معیارهای نظامی یک قدرت درجه اول خواهد بود (Report of the National Intelligence Councils, 2004, 49).

چین در مقایسه با امریکا از رقم بسیار پایینی برای بخش نظامی برخوردار است، اما از منظر امریکا تحول در استراتژی نظامی چین و مدرنیزه کردن ارتش این کشور صبغه ضد هژمونی امریکایی دارد. در همین راستا، امریکای‌ها بودجه عظیم نظامی چین را نشانه قصد پکن برای عقب‌راندن حضور نظامی امریکا در شرق آسیا می‌داند، و آن را تهدیدی بالقوه برای تفوق نظامی امریکا در منطقه پاسفیک می‌دانند. (Hoge, 2004, 6)

چینی‌ها هم اکنون با ایجاد روابط استراتژیک با کشورهای سریلانکا، پاکستان، میانمار و بنگلادش، و ایجاد تسهیلات زیربنایی اقتصادی در کشورهای فوق، در صدد تکمیل حلقه استراتژیک خود در منطقه اقیانوس هند هستند. به ویژه، چین از سریلانکا به منزله یک شریک استراتژیک بهره می‌گیرد تا نفوذ خود را بر خطوط ارتباطی و دریایی استراتژیک از اروپا تا آسیای شرقی و مسیرهای انتقال نفت از خاورمیانه تا تنگه مالاکا افزایش دهد. (Chaudhury, 2007, 3-8)

طبیعی است که سیاست اقیانوس هندی چین، سایر قدرت‌های اصلی به ویژه امریکا را تحت تأثیر قرار خواهد داد، و از زاویه استراتژیک اصطکاک منافع دو کشور را به دنبال خواهد داشت. از این رو، ایالات متحده مایل است که از نیروی دریایی هند به منزله یک سپر دفاعی در برابر چین که خواهان نقش فعالی در اقیانوس هند است، استفاده کند. طبعاً نتیجه استراتژی سد نفوذ امریکا که استفاده از هند به منزله یک کمربند امنیتی در مقابل حلقه استراتژیک چین است، توسعه روابط امریکا و هند خواهد بود.

(Suryakant, 2006, 5)

حقیقت مسلم آن است که روند فزاینده هژمونی چین در ابعاد اقتصادی و نظامی، ابهامات مختلفی را در مورد نقش و جای‌گاه آن در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای مطرح کرده است؛ ابهام‌هایی که در وضعیت کنونی بیش‌تر در حوزه اقتصاد نمود دارد، اما در آینده به سایر حوزه‌ها به خصوص حوزه‌های استراتژیک سرایت خواهد کرد. رشد سریع اقتصادی و مدرنیزه کردن نظامی چین و تبدیل شدن آن به یک قدرت منطقه‌ای در

دو دهه اخیر، پیوسته موجب بازنمایی موقعیت استراتژیک آن در سطوح منطقه‌ای و جهانی شده است. این بازنمایی نگرانی بازی‌گران مختلف و به خصوص قدرت‌ها را فراهم آورده است. امریکا بیش از سایرین نگران است، و همین موضوع یکی از عوامل نزدیکی آن به هند است. امریکا با نزدیکی به هند می‌کوشد تا مانع از برهم خوردن توازن قوای استراتژیک در آسیا توسط چین گردد؛ موازنه‌ای که با رشد سریع و مداوم چین و برهم خوردن آن در آینده محتمل به نظر می‌رسد. (Cohen, 2005, 11)

چین به‌عنوان تنها قدرت مسلط در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی در جنوب شرق آسیا، در محاسبات استراتژیکی خود در سطح منطقه‌ای، خواهان یک آسیا- پاسفیک تک‌قطبی است که در آن به‌منزله هژمون بی‌همتا مطرح باشد. طبیعتاً این موضع‌گیری باعث خواهد شد تا واشنگتن از یک آسیای چندقطبی در برگیرنده هند در جهت توازن چین حمایت کند. چرا که هند مدافع یک نظام چندقطبی در سطح منطقه‌ای است. این بدان معنی است که هند نیز یک نظم آسیایی تحت سیطره چین را تحمل نخواهد کرد. (Malik, 2006, 4)

از نگاه امریکا، روشن است که در روند در حال رشد مراکز جدید قدرت در آسیا، ظهور چین به‌طور طبیعی واشنگتن را در دست‌یابی به منافعش مورد چالش قرار می‌دهد. در مقابله با این چالش، امریکا بعد جدیدی را به راهبرد خود در جهت مقابله با هژمونی چینی‌ها در آسیا اضافه کرده است. سیاست امریکا در این راستا، کمک به رشد اقتصادی و نظامی مراکز جدید قدرت هم‌سو با ارزش‌های دموکراتیک خود در آسیاست که هدفشان مهار قدرت چین و تسلط بر منطقه است. مشارکت هند در توازن آسیایی نوظهور در این راستا قابل ارزیابی است. (Twining, 2007, 79)

این که چین در حال تبدیل شدن به یک قطب قدرت تأثیرگذار در صحنه بین‌الملل است، واقعیتی انکارناپذیر است. اگر چه مقامات چینی به‌طور آگاهانه هم‌چنان اصرار دارند که چین مجموعه‌ای از کشور در حال توسعه و توسعه‌نیافته است، اما رشد سریع این کشور در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که حداقل امریکا نمی‌تواند چین را نادیده بگیرد. از این رو، هند برای امریکا از امتیاز استراتژیک همسایگی با چین نیز برخوردار است. (ملازهی، ۱۳۸۲، ۱۶۶)

موقعیت استراتژیک، جغرافیایی و ساختاری هند در کنار چین، و محاسبات بلندمدت امریکا که چین قدرت‌مند در آینده به جای شریک، رقیب ایالات متحده

خواهد بود، سبب گردید تا امریکا جای‌گاه ویژه‌ای برای این کشور در سیاست خارجی خود لحاظ کند. از این رو بود که امریکا در دوران زمام‌داری بوش دوم، از شریک استراتژیک دوره کلینتون به رقیب استراتژیک چین تبدیل شد. هدف امریکا این است که با جذب هند از شکل‌گیری محور شرق جلوگیری کند. (Gupta, 2005, 10)

جان کلام این است که رشد روزافزون هژمونی چین در منطقه آسیا، نیاز به جست‌وجوی یک نیروی متوازن در جهت تضمین توازن قدرت در منطقه، توجه امریکا به هند را به‌منزله کشوری که از منظر شاخص‌های قدرت از چین پایین‌تر است، به خود جلب کرده است. ماهیت خصمانه روابط هند و چین و تفاهم استراتژیک پکن - اسلام‌آباد با در نظر گرفتن این واقعیت که هند تنها کشوری است که می‌تواند هم‌تراز با چین، با گسترش حوزه نفوذ خود و مجهز شدن به قابلیت‌های نظامی، مسکن استراتژیکی برای ایالات متحده باشد، باعث نگاه مثبت واشنگتن به دهلی‌نو شده است (Bhagabati, 2001, 4). از نظر امریکا، هند از قدرت اقتصادی و توان نظامی کافی برای رویارویی با تأثیرات نامطلوب قدرت گرفتن چین به‌منزله یک قدرت منطقه‌ای و جهانی برخوردار است. هدف امریکا از کشف هند در سیاست خارجی خود، ایجاد یک توازن قدرت نرم در مقابل چین است که احتمالاً ممکن است در آینده به یک توازن قدرت سخت تبدیل شود. (Guihong, 2007, 7)

نتیجه‌گیری

با پایان یافتن نظام دوقطبی، دیدگاه‌های مختلفی در مورد نظام بین‌الملل مطرح شد. برخی آن را نظامی تک‌قطبی دانستند که تنها ایالات متحده توانایی رهبری آن را دارد، و برخی نیز قدرت را در سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چندقطبی دانسته و تنها در بُعد نظامی، آن را تک‌قطبی می‌دانستند.

تجربه‌ی بحران‌های پس از پایان جنگ سرد نشان داد که اگرچه نظام بین‌الملل از لحاظ نظامی تک‌قطبی است و تنها امریکا توانایی مداخله در سرزمین‌های دوردست را دارد، اما هژمونی امریکا نیز با محدودیت‌هایی مواجه است و ظهور قدرت‌های جدید به شکل‌گیری ساختار پیچیده‌ای از نظام بین‌الملل منجر شده است. این ساختار جدید نه به صورت تک‌قطبی می‌تواند ساده‌سازی شود و نه چندقطبی. بر این اساس، در نظام بین‌المللی جدید، امریکا فقط توانایی ایجاد اتحاد و ائتلاف‌های نظامی علیه کشورهای

کوچک و منطقه‌ای را دارد و این قدرت جهانی در برخورد با بحران‌های منطقه‌ای به هم‌کاری سایر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نیاز دارد. هر بحران به‌طور طبیعی در یک منطقه جغرافیایی رخ می‌دهد، و در بحران‌های منطقه‌ای قدرت‌های منطقه‌ای از جای‌گاه مهمی برخوردارند؛ به‌طوری که قدرت جهانی نیز بدون آن‌ها توانایی اقدام را ندارد. به دلیل افزایش تعداد کشورهای پیشرفته و پراکندگی قدرت در مناطق مختلف جهان، روند نظام بین‌الملل به سمت چندقطبی شدن و افزایش اهمیت قدرت‌های منطقه‌ای پیش می‌رود. به تعبیر دیگر، می‌توان نظام بین‌الملل را به جای چندقطبی، چندمنطقه‌ای داشت. در چنین نظامی، برای حل و فصل مسائل کلیدی بین‌المللی و مقابله با چالش‌های جهانی، علاوه بر اقدام یک ابرقدرت، نوعی ائتلاف با سایر قدرت‌های منطقه‌ای نیز همواره ضرورت دارد. در منطقه جنوب آسیا، هند یک قدرت عمده منطقه‌ای است، و با امضای توافق نام‌های هسته‌ای با امریکا، جای‌گاه خود را به‌منزله یک قدرت منطقه‌ای نوظهور در معادلات آینده‌ی جهانی تثبیت کرد. گسترش روابط امریکا با هند به‌منزله یک قدرت منطقه‌ای، از یک طرف به مفهوم آن است که امریکا سعی می‌کند در مناطق مختلف روابط خود را با قدرت‌های منطقه‌ای گسترش دهد، و از طرف دیگر این سیاست موجبات تغییر در وضعیت ژئوپولیتیکی منطقه جنوب آسیا را برخلاف دوره جنگ سرد فراهم کرده است. در این تغییر ژئوپولیتیکی، محور پاکستان- امریکا در دوره جنگ سرد، جای خود را به محور هندوستان- امریکا در دوره پس از جنگ سرد در جنوب آسیا داده است و این چیزی است که سیاست «نخست هندوستان» خوانده می‌شود.

منابع:

۱. ایکنبری، جان (۱۳۸۲)، *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن بیست و یکم*، ترجمه فضل‌ی پور، تهران، مؤسسه تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۲. شریعتی نیا، محسن (۱۳۸۴)، «دور تازه روابط هند و آمریکا: مشارکت استراتژیک»، در www.did.ir.
۳. صدوقی، مرادعلی (۱۳۸۳)، «هند: تحول در روی‌کردهای استراتژیک»، فصلنامه مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، شماره دوم.
۴. العزی، غثان (۱۳۸۱)، «آینده نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ»، ترجمه مهدی قویدل، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۱.
۵. فرزین نیا، زیبا (۱۳۸۲)، «آسیای جنوب غربی: نظام جدید استراتژیکی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۳.
۶. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «نظام بین‌المللی جدید: هژمونی، چندقطبی یا تک‌قطبی - چندقطبی»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۸.
۷. گوهری مقدم، ابوذر (۱۳۸۴)، «پاکستان نقش دوگانه در مبارزه با تروریسم»، www.bashgah.net.
۸. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸)، «آمریکا: ابرقدرت تنها (گداز از نظام تک‌قطبی - چندقطبی)»، ترجمه مجتبی امیری وحید، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۹ و ۱۰.
9. Arora, Gopi and Raja Mohan, (2003), *India – Us Relation: Promoting Synergy*, Institutue of Peace and Conflict Studies, New Delhi, Gunnery 21.
10. Beilmayer, Lea. (1994), *American Hegemony: New Heaven*, Yale university.
11. Betz, Joachim. (2006), "Economic Social and Political Assets for India's mgor Aspirations" <http://www.giga-humburg.de/content/>
12. Bhaganbti, Mona. (2001), "India – Us Relation – from Negleet to Constructive", *Financial Daily*, April 23.

13. Blackwill, Robert (2005), "Why is India American's Natural Ally?", <http://www.inthentionalinterest.com>
14. Burns, Nicholas (2007), "American's Strategic Opportunity with India, *Foreign Affairs*, vol.86.No.6.
15. Buzan, Barry and Richard Little. (2000), *International system in World History*, Oxford university press.
16. Calleo, David. (1987), *Beyond American Hegemony: The Future of the Western Alliance*, New York, Basic Books.
17. Chaudhury, Dipanjan. (2007), "Boosting Maritime Capabilities in the India Ocean", *New Delhi*, August 23.
18. Cohen, Stephan. (2005), "The Us and South Asia", www.broking.edu/views/brookingsinstitute.
19. Cohen, Stephen (2003), *The United State and South Asia: Core Interests and Policies and their Impact on Regional Countries*, The Institute for Regional Studies, Islamabad.
20. Dillon, Dana Robert. (2005), *The United States and South Asia*, Heritage Foundation, <http://www.fas.org/terrorism/atldics/2005>.
21. Feldman, Shai. (2003), *After the War Iraq: Defining the New Strategic Balance*, Brington: Suss and Academic.
22. Goh, Evelyn. (2002), *Hegemonic Constrains: the Implications of September 11 for American Power*, Institute of Defense and Strategic studies, Singapore, <http://www.rsis.edu.sg>.
23. Guihong, zhang. (2003), *Us Security Policy toward South Asia after September 11th and its Implications for China*, the Henry Stemson Center, Washington Dc.
24. Gupta, Pukmani (2005), *China and Indo-Us Civilian Nuclear Deal: Another Perspective*, Institute for Peace and Conflict, vol.9.No4.

25. Heller, Mark (2005), The International System after the War in Iraq, www.Tau.Ac.il/JCS/images/chap1heller.pdf.
26. Hoge, James (2004), "A Global Power Shift in the Making", *Foreign Affairs*, vol.83.No.4.
27. Ketel, Peter (2005), "Emerging China", *CQ Press*. Vol. 15 No. 4.
28. Kronstadt, Alan and Bruce, Vaughn (2004), Terrorism in South Asia. <http://www.Fas.Org/irp/crs/R132259.pdf>
29. Lal, Rollie (2004), US – India Strategic Dialogue, Rand Center for Asia Pacific Policy, <http://www.rand.org>.
30. Malik, Mohan (2006), China's Strategy of Containing India. <http://www.pinr.com/reprot.php?ac=view-report&report-id=434>.
31. Mohite, Dilip (1993), India: the Fourth Great Power? <http://www.aedis.edu/research>
32. Morrison, Wayne and Alan Kronstadt (2005), "India – Us Economic Relation", *Foreign Affairs*. Vol.50 No. 3.
33. Nilakant, V. (2006), India: A Rising Power, <http://www.asiaz.org.n2/files/India-risingpower.pdf>.
34. Nunn, Sam (2006), Nuclear Pig in a Poke, the Wall Street Journal, May 24. Office of the Secretary of Defense. (2006). Military Power of the People's Republic of China, Report to Congress Pursuant to the National Defense Authorization Act.
35. Pillsbury, Michael (2005), China's Progress in Technological Competitiveness, The need for New Assessment Report, www.uscc.gov.
36. Report of the National Intelligence Council's 2020 Project (2004), Mapping the Global Future, <http://www.foia.cia.gov.2020>.
37. Schaffer, Teresita and Primit Mitra (2005), India's a Global Power? *India Special*, December 16.

38. Schaffer. Teresita (2002), "Building a New Partnership with India", *the Washington Quarterly*, vol. 25.No. 2.
39. Twining, Daniel (2007), American's Grand Design in Asia, *the Washington Quarterly*, Vol.30. No. 3.
40. Zakari, Fareed (2005), "Special Report: Does the Future Belong to China?", *Newsweek*, May.9.

